

مریم رجوی : ۳۰دی، روزی است که سنگ بنای بی ثباتی و انقراض رژیم خمینی گذاشته شد

دی ۱۳۹۸

سخنرانی در سالروز ۳۰دی، آزادی آخرین دسته زندانیان سیاسی شاه

سلام و درود به همه شما

سالروز آزادی مسعود از زندان ساواک شاه را به شما در اشرف ۳ و به همه مجاهدین و هواداران و پشتیبانان مجاهدین در داخل و خارج ایران، به کانون‌های شورشی و مردم آزاده ایران، تبریک می‌گوییم.

۳۰ دی ۱۳۵۷، روزی است که مسعود، اشرف، موسی و شمار دیگری از مجاهدین و فدایی‌ها از زندان رژیم شاه آزاد شدند.

مسعود از فرط شکنجه و اعتصاب غذاها بسیار نحیف شده بود و اشرف، از شکنجه و فشارهای زیاد در زندان زخم‌ها بر بدن داشت. ولی مثل همیشه شاداب و پرشور و بامحبت و با روحیه‌ی بسیار بالا در صف سایر زندانیان بود. انگار نه انگار که سالیان زیر شکنجه و بازجویی بوده است.

اشرف شهید که سمبل زن انقلابی مجاهد خلق شد، در مبارزه با دو دیکتاتوری با تمام توان و عزم و اراده ایستاد و پایداری در مسیر مبارزه تا آخرین نفس و آخرین قطره خون را برای زن انقلابی مجاهد خلق به ثبت داد.

همچنین موسی و سایر خواهران و برادران و رفقای دیگری هم که بعد از سالیان سخت زندان شاه، آن شب آزاد شدند از شکنجه‌های ساواک زخم‌های بسیار بر بدن داشتند.

و با آن همه درد، در دریای محبت خلق غرق شدند. و مردم با شادی بسیار با نثار حلقه‌های گل آنها را بر دوش‌هایشان می‌بردند و دست به دست می‌کردند. چه صحنه‌های باشکوه و زیبایی بود.

تاریخ ایران فتح زندانها در آن شب و آن روزها را از یاد نمی‌برد. روزهای همدلی و یکرنگی و محبت فارغ از هر عقیده و نظر، که همه قلبشان برای آزادی می‌تپید.

شاه که در آن موقع چهار روز از فرارش می‌گذشت، بعداً در کتابی بزرگترین اشتباه خودش را آزادی به گفته او تروریست‌ها از زندان اعلام کرد.

برای شیخ یعنی خمینی و آخوندهای همدست‌اش هم این روز، یعنی روز ۳۰ دی، روزی است که سنگ بنای بی‌ثباتی و انقراض رژیم‌اش گذاشته شد و برای جبهه خلق یعنی برای ما و همه مردمی که برای آرمان آزادی و برابری، مقاومت و مبارزه می‌کنند، این روز، روز شادی و پیروزی است.

در آن شب که مردم بیرون زندان قصر جمع شده بودند، مسعود روی بالکن زندان رفت و خطاب به مردم گفت: این شما هستید که ما را آزاد کردید. این قیام شماست...

آن قیامی که برای آزادی و پیشرفت مردم ایران برپا شده بود، حقیقتاً بالاترین شاخسارش خود مسعود بود.

از ۳۰ دی ۵۷ تا قیام ۳۰ خرداد در سال ۶۰، تا نبردهای مجاهدین و ارتش آزادی‌بخش و تا قیام‌هایی که تا همین امروز رو در روی رژیم بالا گرفته، مشعل‌دار مبارزه و سوق‌دهنده به‌سوی آزادی مسعود بوده و هست.

به‌راستی که او مظهر شورش و عصیان در دوران حاکمیت ولایت فقیه است، و نامش مترادف مبارزه و نبرد بی‌امان برای آزادی است.

### چگونه دیکتاتوری سلطنتی راه ارتجاع مذهبی را باز کرد؟

مسعود به مدت هفت سال در زندان‌های شاه بود. در شروع این دوره یعنی در سال ۱۳۵۰، ساواک بیشتر اعضای مجاهدین را دستگیر و به شدت شکنجه کرد. و به دستور شخص شاه، بنیان‌گذاران مجاهدین تیرباران شدند.

از زمان کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق، که دربار شاه و آخوندهای مرتجع در آن همدست بودند، تا ۲۵ سال بعد، حکومت شاه با شکنجه و سانسور و بدنامی فوق‌العاده ساواک، شناخته می‌شد. به‌خصوص در سال‌های پس از ۱۳۵۰، اختناق و شکنجه به‌اوج خود رسید.

در آن موقع جوانان و دانشجویان مخالف، یک‌باره ناپدید می‌شدند و تا ماه‌ها، خانواده‌ها از دستگیری فرزندان‌شان مطلع نمی‌شدند. هزاران نفر در زندان‌های سیاسی بودند.

شاه، سانسور وحشیانه‌یی برقرار کرد و کوچک‌ترین فعالیت سیاسی مخالف را تحمل نمی‌کرد. به طوری که دانشجویان را به‌خاطر داشتن حتی یک جلد کتاب مخالف به سیاهچال‌های ساواک می‌فرستادند.

سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق و حاکم ساختن یک نظام کمپرادور که فضای حیاتی بورژوازی ملی را سلب کرد، برقراری یک اختناق نفس‌گیر و از بین بردن تمام احزاب غیر وابسته و مطبوعات مستقل و به‌طور کلی جامعه مدنی، برقراری نظام تک‌حزبی و سرکوب و کشتار جنبش‌های انقلابی به ویژه فدایی‌ها و مجاهدین، مهم‌ترین حلقاتی بود که شاه با ارتکاب آن، راه ارتجاع مذهبی و بنیادگرایی را باز کرد.

اگر سرکوب جنبش‌های انقلابی و آزادی‌بخش دهه پنجاه نبود، اگر آن اختناق بی‌حد و حصر نبود، در این صورت در سال ۵۷، مردم، گروه‌ها و احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها و سندیکاها و تشکل‌های خودشان را داشتند. و در صحنه سیاسی آن خلاء عظیم شکل نمی‌گرفت خلا عظیمی که در آن خمینی رقیبی نداشت. و چون رقیبی نداشت یکه تاز میدان شد.

درواقع خمینی محصول دیکتاتوری شاه است. بلای ارتجاع و بنیادگرایی که بعداً تمام منطقه را به‌آتش کشید، در واقع میراث استبداد شاه است. همان طور که مسعود گفته: «خمینی به‌درجات بسیار زیاد محصول تاریخی استبداد طولانی سلطنتی است».

همه می‌دانید که رضا شاه هم در دوران حکومت‌اش یک استبداد خشن را برقرار کرد و دستاوردهای مشروطیت را مسخ یا نابود کرد.

این رژیم‌های مستبد از آن‌جا که هیچ جایی برای مشارکت مردم باقی نگذاشتند و پارلمان و احزاب و تشکل‌ها و جنبش‌های انقلابی را سرکوب کردند، در تندپیچ‌های تاریخ، کشور را دستخوش فجایع سهمگین کردند:

اولی یعنی رضاشاه ایران را به‌بلای اشغال شدن توسط ارتش‌های متفقین و ویرانی و قحطی و گرسنگی بعد از آن دچار کرد و دومی یعنی شاه به دلیل دستگیری و اعدام نیروهای انقلابی و آزادی‌خواه، زمینه‌های سربرداشتن یک ارتجاع هار به‌سرمداری خمینی را فراهم کرد.

## مرزبندی با شاه و شیخ شعار قیام‌ها و جوانان شورشی

با وجود همه این واقعیت‌ها، همین حالا هم بقایای دیکتاتوری شاه هم‌چنان از جنایت‌های خانواده خود دفاع می‌کنند. آنها از شکنجه و کشتار مجاهدین و مبارزین توسط شاه دفاع می‌کنند و خیلی صریح می‌گویند: «وجود ساواک موجه بود».

البته این عجیب نیست. کسانی که در میان مردم پشتوانه‌ی ندارند و یک تغییر دمکراتیک و تکیه بر آرای مردم را نمی‌توانند تحمل کنند، از یک طرف از ساواک دل نمی‌کنند و از طرف دیگر جذب بسیج و سپاه را استراتژی خود کرده‌اند و دیدید که در ماجرای هلاکت سردرژخیم قاسم سلیمانی بقایای شاه چطور گیر افتادند. در حالی که مردم ایران، از صمیم قلب خوشحال بودند و دانشجویان و جوانان شورشگر در خیابان‌ها عکس‌های منحوس آن سردرژخیم را پاره می‌کردند و آتش می‌زدند، ولی آن‌ها در سکوت فرو رفتند زیرا این واقعه را به‌سود مردم و مقاومت ایران می‌دیدند و این بالطبع به‌زیان آن‌هاست

در این میان، داماد شاه نیز که وزیر خارجه او و سفیرش در واشینگتن بود، یعنی اردشیر زاهدی، درژخیم سلیمانی را به ژنرال دوگل تشبیه کرد و از او تمجید کرد.

راستی که کانون‌های شورشی و جوانان شورشگر با پاره کردن و آتش زدن و لگد مال کردن عکس‌های سردرژخیم چه خوب جواب این اباطیل را دادند. و چه خوب بساط نمایش‌های رژیم و جنازه‌گردانی‌ها را برسرش آوار کردند.

خوشبختانه امروز جامعه ایران به‌خصوص نسل جوان در مبارزه با رژیم آگاهی عمیقی به‌دست آورده. در قیام‌های اخیر، جوانان شعار می‌دادند: مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر و نه تاج و نه عمامه، کار آخوند تمامه.

بله مرزبندی با شاه و شیخ همیشه مقاومت برای کسب آزادی را برا و شکافنده کرده. حالا این مرزبندی محکم و استوار، شعار قیام‌ها و جوانان آزادی‌خواه و شورشی و شورشگر است.

در سراسر دوره حاکمیت آخوندها، مسعود همواره عنصر امید و باور، یعنی روح جنگندگی و مبارزاتی را در جامعه ایران و نسل جوان احیا کرده است:

در قیام سی خرداد سال ۶۰، مسعود مقاومت علیه رژیم سفاک آخوندی را بنیان گذاشت. در تشکیل شورای ملی مقاومت یعنی آلترناتیو دموکراتیک رژیم، آینده آزاد و آباد و دموکراتیک را برای ایران پی‌ریزی کرد. با تأسیس ارتش آزادی‌بخش ملی ایران به معادله سرنگونی پاسخ داد و راه‌حل سرنگونی رژیم ولایت فقیه را ترسیم کرد.

در برپایی اشرف و پایداری ده‌ساله اون که یکی از درخشان‌ترین فرازها در تاریخ مقاومت و مبارزه در ایران و کل منطقه است، مسعود دژ آزادی را در محاصره دو دیکتاتوری برپا کرد و شعله‌های مبارزه را برافروخت. او با برانگیختن کانون‌های شورشی و ترسیم مسیر کانون‌ها و شهرهای شورشی، استراتژی سرنگونی و قیام را هدایت کرد و راه پیروز قیام‌ها از دیمه سال ۹۶ تا آبان و دی ۹۸ را نشان داد.

می‌بینید که این ابتکارها، این تأسیس‌ها، ساختن‌ها و آغاز کردن‌ها همه و همه یک مضمون واحد و یک روح اساسی دارد و آن، آرام نگرفتن، شورش کردن، برانگیختن، فراخواندن، خلق کردن، و در یک کلام رزم‌آوری و جنگیدن است.

وقتی که همه واقعیت‌های سیاسی علیه شماست، می‌توانید بنا به دلایل واقعی کار خود را خاتمه یافته بدانید، اما همیشه راه دیگری هم هست که معمولاً دیده نمی‌شود و آن راه این است که می‌توانید همان واقعیت‌ها را تغییر بدهید، البته با پرداخت قیمت. و مسعود همین مسیر را در پیش گرفته و این چنین برای مقاومت یک خلق راهگشایی کرده است.

## تحولات دو دهه ابتدای قرن بیست و یکم

خوب است که در این جا کمی اوضاع سیاسی و وقایع بزرگ این دوران را مرور کنیم تا ببینیم در متن چه شرائطی مسعود توانسته این مقاومت را هدایت کند.

دو دهه اول قرن بیست و یکم برای مقاومت ما و هم‌چنین برای منطقه خاورمیانه و به میزانی برای کل جهان، دوره ویژه‌یی بود. البته قبل از اون هم پیچیدگی‌های زیادی وجود داشت ولی در این دو دهه دوران دورانی عوض شده بود.

در این دوره تحولات بزرگی اتفاق افتاد از جمله:

واقعه یازده سپتامبر سال ۲۰۰۳ و ظهور القاعده

اشغال عراق و افغانستان توسط آمریکا

سلطه رژیم بر عراق که سکوی پرشی برای سپاه پاسداران شد که بتواند در لبنان و سوریه و یمن و ... نفوذ کند

وقایع بهار عرب و سقوط چهار رژیم در منطقه

جنگ فاجعه‌بار سوریه که تا الان ۹ ساله طول کشیده با کشتار فحیح مردم و انبوه مجروح و آواره.

و بالاخره ظهور داعش.

این شرایط که زمینه‌ها و پایه‌های آن، در ربع آخر قرن بیستم ایجاد شده بود، فضای حیاتی جنبش‌ها و مقاومت‌ها را از بین برد.

همان‌طور که در تاریخ زمین‌شناسی یک دوره یخبندان داریم، در این جا هم گویی دوره یخبندان انقلاب‌ها بود. دوره نابودی انقلاب‌ها، و به میزان زیادی دوره از بین رفتن احزاب و گرایش‌های متمایل به سوسیالیسم در اروپا.

اگرچه که بلای بنیادگرایی مذهبی کل منطقه را از ۴۰ سال پیش، فرا گرفته بود، اما در این دو دهه، به اوج رسید.

از سال ۱۳۷۶، برای خوشامد آخوند خاتمی، مجاهدین در لیست تروریستی آمریکا قرار گرفتند. بعد از آن، در سال‌های شروع این قرن، انگلیس و اتحادیه اروپا و کانادا و استرالیا پی‌درپی مجاهدین را در لیست‌های تروریستی قرار دادند. کار به جایی رسید که در غرب مقاومت کردن و مبارزه کردن متأسفانه معادل تروریسم اعلام شد.

قضایای بمباران اشرف، جمع‌آوری سلاح‌های ارتش آزادی‌بخش و حمله ۱۷ ژوئن هم باز از وقایعی هم‌جنس و هم‌سوی همین موج بود.

یادتان هست که در یک مقطع ۱۲ دولت، برای ازبین بردن مجاهدین با رژیم هم‌سوئی و همکاری می‌کردند. فقط در دوره مالکی جنایتکار در عراق، ۲۹ بار به اشرف حمله شد. که شامل هفت حمله مسلحانه با زرهی و موشکی بود.

اگر تمام حملات تروریستی علیه مجاهدین در عراق را فقط یک فقره حساب کنیم و اگر تمام حملات تروریستی در خارج کشور را هم یک فقره حساب کنیم، که آن هم لیستی طولانی دارد، بیش از ۴۰ دسیسه و طرح بزرگ را می‌بینیم که برای متلاشی کردن مجاهدین به‌اجرا گذاشته شده و هر کدام از این پروژه‌ها تا حداکثر ظرفیتی که شانس اثرگذاری داشته، ادامه پیدا کرده. در واقع هر کدام از این طرح‌ها به‌این دلیل کنار گذاشته شده که در مقابل پایداری مجاهدین شکست خورده و دشمن متوجه شده که دیگر کارش بی‌فایده است.

### پرسش دوران: مقاومت یا تسلیم؟

همان طور که می‌دانید در این دوره، نه فقط وجود و حضور جنبش‌ها و انقلاب‌ها نفی شد و همه در انهدام جریان‌های انقلابی همدستی نشان دادند، بلکه انواع تئوری‌ها و دیدگاه‌ها و استدلال‌ها هم در نفی انقلاب و مبارزه یکی بعد از دیگری تولید شد. یک ایدئولوژی بر همه جا غالب شده که بطور مستمر تسلیم‌شدن و خو گرفتن و نمی‌توان و نباید را رایج می‌کند. ایدئولوژی‌هایی که تاسیس شده و هنوز آثارش وجود دارد.

تأثیر این وقایع بر روی هم و تغییر بزرگی که ایجاد کرد، از نظر ایدئولوژیک یک سوال بزرگ را بارز کرد. سوال این بود: جنگ یا نه جنگ، مقاومت یا تسلیم. در واقع پرسش دوران این بود: که مقاومت یا تسلیم؟

البته این سوالی است که به‌خصوص از فردای فروغ جاویدان مطرح شده است.

اما آیا این سوال فقط در برابر مجاهدین قرار داشت؟ آیا چون مجاهدین زندانیان‌شان قتل‌عام شده بودند و از فروغ جاویدان برگشته بودند، دچار این سوال شده بودند؟

خیر، تک تک مجاهدینی که در ارتش آزادی‌بخش بودند و کل ارتش آزادی‌بخش در مقابل این سوال بودند از جمله؛

- هواداران مجاهدین در داخل و خارج ایران،

- زندانیان مان که قتل‌عام شدند،

- سایر نیروها و افراد ایرانی که تا آن موقع خودشان را اهل مبارزه می‌دانستند

- و جریان‌ها و جنبش‌های انقلابی و ترقی‌خواه در سطح جهان. همه باید به این سوال کلیدی پاسخ می‌دادند مقاومت یا تسلیم.

حتما خیلی از شما خاطرات آن روزها و آن دوران را به یاد دارید، اما خوب است که در این جا کمی درباره وضعیت خودمان در قبال این سوال توضیح بدهم:

شما می‌دانید که ارتش آزادی‌بخش با صد رشته عملیات خودش و در اوج آن، عملیات چلچراغ، خمینی را وادار به سرکشیدن جام زهر کرد. خمینی با آتش بس می‌خواست مجاهدین را در بن‌بست قرار دهد. ولی عملیات فروغ جاویدان باعث شد که ما بیمه‌نامه ارتش آزادی‌بخش رو به‌دست بیاوریم. بعد از آن، با روی کار آمدن رفسنجانی، خط استحالهٔ رژیم خیلی گل کرد و همه دنبال این خط راه افتادند. وقتی که حمله عراق به کویت و جنگ آمریکا با عراق هم پیش آمد، دیگر ظاهراً افق استراتژیک برای سرنگونی رژیم توسط ارتش آزادی‌بخش محو شده بود.

بنابراین برای ارتش آزادی‌بخش و برای مجاهدین یک دو راهی خطیر شکل گرفت. یک راه ادامهٔ جنگ یعنی مقاومت و پایداری و راه دیگر، نه‌جنگ و دست برداشتن از مقاومت.

در زندان‌ها هم، خمینی سوال دوران را به این صورت جلوی مجاهدین و سایر زندانی‌ها گذاشته بود که سر موضع هستی یا نیستی؟

در واقع در صحنه سیاسی دو جبهه درمقابل هم خط بسته بودند: یکی مجاهدین که سرنگونی رژیم را دنبال می‌کردند و طرف‌های دیگر که دنبال استحاله بودند و به آلترناتیو از درون رژیم امید داشتند. اما مجاهدین تحت رهبری مسعود نبرد و مقاومت را در پیش گرفتند.

زندانیان مجاهد هم با پذیرش چوبه‌های دار آن حماسه عظیم را خلق کردند و سازمان ما شنا کردن خلاف جهت رودخانه را آغاز کرد.

این البته کار ساده‌یی نبود. در آن مقطع، مسعود برای این که مجاهدین را در این جهت سمت بدهد، کار بزرگی را شروع کرد. جمع‌بندی فروغ جاویدان و آموزش‌ها و مباحث نظری بعد از آن، همه در این راستا بود.



در این راستا بود که از نظر نظامی و از نظر سیاسی و ایدئولوژیک ممکن بودن این خط می‌توانست جا بیفتد و اثبات شود.

سؤال جدی که در مقابل ما قرار داشت، این بود که در تعادل قوای پس از آتش‌بس و با توجه به مرگ خمینی و روی کار آمدن رفسنجانی و به‌خصوص جنگ کویت، چطور می‌خواهیم اوضاع را به‌نفع پیروزی نبرد مردم ایران تغییر دهیم؟

### انقلاب ایدئولوژیک، پاسخ به نبرد و مقاومت

مقاومت ما به هیچ ابرقدرت و دولتی در شرق و غرب وابستگی نداشت و ندارد. پس چگونه می‌توانست وزنه مؤثری در برابر این همه موانع خارجی وارد میدان کند؟ فراموش نکنیم که بعد از جنگ کویت، فشارهای همدستان رژیم و دولت‌های مماشات‌گر علیه راه‌حل انقلابی - دموکراتیک، صدبار بیشتر شده بود.

بنابراین اگر راهی برای مجاهدین به عنوان یک نیروی انقلابی و مستقل وجود داشت، فقط بسیج عنصر انسانی و آرمانی و استخراج انرژی‌های نهفته کیفی در مجاهدین بود. یعنی همان عاملی که در نهایت تضمین پیروزی تمامی انقلاب‌هاست.

و این جا بود که مجاهدین به انقلاب رو آوردند. انقلاب ایدئولوژیک در یک جمله، پاسخ به نبرد و مقاومت بوده و هست. و هنوز هم همین مضمون را دارد. مجاهدین تحت رهبری مسعود این چنین به‌پرسش دوران پاسخ دادند.

در چنین زمانه‌یی که از هر حیث، زمانه پرفتنه‌یی بود، مسعود، پرچم مبارزه و پایداری برای سرنگونی رژیم را بالا و بالاتر برد و انواع ابتکار عمل‌ها و سیاست‌های انقلابی را حول محور استراتژی ارتش آزادی‌بخش پیش برد.

وقتی که شما را خلع سلاح می‌کنند، وقتی که حتی اشرف را از شما می‌گیرند مسعود بی‌وقفه و بدون شکاف و محکم و قاطع و استوار روی استراتژی ارتش آزادی تأکید می‌کند. این حقیقتاً شنا کردن خلاف مسیر رودخانه بود.

سوال این است که راستی مسعود به‌چه چیزی اتکا دارد که در هر شرایطی، در اوضاع خیلی تیره و سخت هم شاقول ارتش آزادی یعنی نبرد تمام عیار را هرچه محکم‌تر به‌دست می‌گیرد؟

نقطه اتکای او از یک طرف مجاهدین انقلاب کرده است، از طرف دیگر ظرفیت انقلابی و مبارزاتی جامعه. آن‌هایی هم که اصالت استراتژی ارتش آزادی را انکار می‌کنند همین دو مؤلفه را زیر سوال می‌برند. مسعود به هر دو این‌ها همیشه با یقین و ایمان حداکثر نگاه کرده است.

بر این اساس، در سال ۸۴ مؤسسان سوم ارتش آزادی‌بخش ملی را اعلام کرد. این وقتی بود که خامنه‌ای با روی کار آوردن احمدی‌نژاد، تلاش می‌کرد که رژیم‌اش را تک پایه کند و خیز بلعیدن عراق و ساختن بمب اتمی را برداشته بود. در آبان سال ۹۱ مسعود مؤسسان چهارم را اعلام کرد و به مجاهدین و هواداران مجاهدین در داخل ایران برپا داد.

در تیرماه ۹۲، در نشست‌هایش با خود شما گفت: ارتش قیام با ارتش آزادی در حقیقت دو روی یک سکه هستند. و گفت: ولو این که این ارتش سلاح سبک هم نداشته باشد و با تیم‌ها و یا دسته‌ها و یکان‌های پراکنده و جداگانه، دست به کار شود، اما در هر حال به لحاظ استراتژیک و از بابت ساختاری ارتش آزادی‌بخش ملی ایران است.

همه این‌ها زمانی بود که شما هنوز اشرف را تخلیه نکرده بودید. و بعد از قتل عام اشرف در شهریور ۹۲ هزار اشرف را اعلام کرد و خط کانون‌های شورشی مطرح شد.

یک مؤلفه دیگر که مسعود با یقین و اطمینان روی آن تکیه کرده، ظرفیت شورشی جامعه است.

البته امروز که قیام‌ها و اعتراض‌ها پی‌درپی واقع می‌شوند، خیلی از مسائل برای همه روشن است.

اما همیشه سوالات مهمی در این زمینه مطرح بود. از جمله این که:

آیا متصور است که در این اختناق، قیامی شکل بگیرد؟ یا این که باید منتظر باشیم تا طلسم اختناق بشکند؟

آیا متصور است که از بطن این جامعه نیروی رزمنده‌یی دربیاید؟

آیا در حالی که سرکوب و وحشیانه و طولانی مدت، امکان حیات هرگونه حزب و گروه سیاسی یا تشکل‌های صنفی را از بین برده آیا ممکن است جریانی از مبارزه و مقاومت را در شهرها بتوان راه‌اندازی کرد؟

مسعود به این همه این سوال‌ها جواب مثبت داد و بر اساس آن ابتکار انقلابی و راهگشای کانون شورشی را عملی کرد.

در پیام‌های پس از قیام دی ۹۶، مسعود نتیجه‌گیری‌های مهمی درباره مختصات جامعه ایران ارائه کرد. و مشخصات یک مسیر واقعی و امکان‌پذیر برای سرنگونی رژیم را نشان داد. اشاره من به همان چشم‌اندازهایی است که در دیکتاتوری دینی بی پاسخ است؛ یعنی استحاله رژیم، تغییر مسالمت‌آمیز، شکسته‌شدن طلسم اختناق و سرنگونی خودبه‌خودی.

در آن جمع‌بندی مسعود نشان داد که وقتی دشمن ضد بشری با سرکوب و انقباض این مسیرها را می‌بندد، این مجاهدین و کانون‌های شورشی و ارتش آزادی هستند که در استراتژی قیام و سرنگونی راه باز می‌کنند و پیشروی می‌کنند.

در این پیام‌ها، او مسیر کانون‌های شورشی و شهرهای شورشی را ترسیم کرد و روی این حقیقت هم تأکید کرده و می‌کند که رژیم هر راه‌حلی را که در پیش بگیرد، آن راه‌حل، موجودیت خود این رژیم را نفی می‌کند.

امروز این حقایق اثبات شده است. قیام‌هایی که از دی ۹۶ شروع شد، و به‌خصوص قیام آبان ۹۸ حقانیت استراتژی و خطی را که مسعود ترسیم کرده، در مورد کانون شورشی و شهرهای شورشی نشان داد.

## اختلاف بر سر خود مبارزه است

وقتی که این تاریخچه را مرور می‌کنیم می‌بینیم که با وجود هر تلاطم و افت و خیزی، مسعود پایبندی به این استراتژی را تام و تمام حفظ کرده. از ماجرای خلع سلاح و جمع‌آوری سلاح‌ها تا حمله و کشتار مجاهدین، تا لیست‌گذاری‌ها و قضایای لیبرتی و تا انتقال مجاهدین از عراق.

یعنی در یک محیط توفان‌زا که به‌طور مستمر ادامه داشته، مسعود این پرچم و این عروه‌الوثقی را با حداکثر مسئولیت‌پذیری و با ایمان و ایقان حفظ کرده و مقاومت ما را در این مسیر به‌خوبی هدایت کرده است.

حالا ما از این پیگیری و استواری و ایستادگی بر استراتژی ارتش آزادی بخش چه نتایجی باید بگیریم.

آیا می‌خواهیم بگوییم که حقانیت این استراتژی ثابت شد؟ خوب این که روشن است. ولی چیزی هست که اهمیت آن بسیار بالاتر و فراتر از این است. یعنی گوهر مبارزاتی و رزمندگی این حرکت. این همان چیزی است که اهمیت فوق‌العاده دارد. زیرا اختلاف ما با دیگران، در عمق و ریشه بر سر نوع استراتژی سرنگونی نیست.

اختلاف بر سر روش مبارزه کردن نیست؛ بلکه بر سر خود مبارزه است. اختلاف بر سر جنگ و نه جنگ است. بر سر مقاومت یا تسلیم است.

یعنی آیا به خاطر شرایط سخت و بغرنج و به خاطر یک فهرست طولانی از موانع واقعی، باید مقاومت را تا اطلاع ثانوی کنار گذاشت؟ باید دست روی دست گذاشت؟ یا آن که باید در این میدان هر چه جانانه‌تر و هر چه عاشقانه‌تر جنگید و راه سرنگونی را هموار کرد؟

آنچه مسعود در باب استراتژی قیام و سرنگونی گفته و می‌گوید، در کنه خود فراخوانی است برای برخاستن و برای جنگیدن.

وقتی که همه امکان‌ها و چشم‌اندازها را به‌طور کامل و همه‌جانبه بررسی کنیم می‌بینیم که خود این استراتژی ارتش آزادی‌بخش، انتخابی بین انتخاب‌های متعدد نیست. یعنی این طور نیست که جلوی مجاهدین انواع راه‌ها را گذاشته باشند و مجاهدین از بین همه آن‌ها به‌خاطر سلیقه، یا عقیده یا توانایی‌ها و محدودیت‌هایشان این یکی را برداشته باشند. مثلاً از بین مبارزه پارلمانی، سندیکایی، مبارزه مسالمت‌آمیز و استراتژی ارتش آزادی، آنها به این آخری علاقه نشان داشته باشند. خیر در دنیای واقعی چنین چیزی وجود ندارد.

موضوع به روشنی این است که مسعود از آن‌جا که بر سرنگونی رژیم تأکید کرده، به‌ارتش آزادی‌بخش و به‌کانون شورشی رسیده است. از آن‌جا که بر مبارزه و رزم و مقاومت تأکید داشته به‌این استراتژی رسیده است.

در شرایط مشخصی که هستیم و در حاکمیت این رژیم و این درجه از اختناق و سرکوب و شکنجه و خفقان، این تصور غلطی است که انگار کشمکش بین روش‌های مبارزاتی مختلف است.

خیر! کانون دعوا و همه‌مسأله مبارزه کردن و مبارزه نکردن است.

امروز جوانان ایران با همین انتخاب دست‌وپنجه نرم می‌کنند: یا تن دادن به نظم موجود یعنی حاکمیت سرکوب و غارت و فساد و حاکمیتی که همه چیز را به زوال و انحطاط رسانده، یا جنگیدن با آن به بهای مایه‌گذاشتن از موقعیت شغلی و خانوادگی و حتی از جان و زندگی‌شان. و وقتی این دومی را در پیش می‌گیرند، لاجرم می‌رسند به‌شورش و به کانون شورشی.

کما اینکه در قیام آبان با بیش از ۱۵۰۰ شهید شورشگری آنها را دیدیم. پس:

صحت خط و استراتژی که مسعود ترسیم کرده، به خاطر این نیست که او مثلاً به خوبی پیش بینی کرده. بلکه به خاطر این است که او سفت و سخت همه چیز را از مبارزه با این رژیم ددمنش و سفاک و خونریز و از تعهدش برای سرنگونی رژیم چیده. و در این مسیر خود او اولین مبارز، اولین پرداخت کننده و اولین قیمت دهنده و در یک جمله تجسم مادی فدا و صداقت در مسیر این آرمان آزادی بوده و هست.

بله در تاریخ معاصر ایران مسعود این طور شناخته شده که فراخوان دهنده همیشگی به مبارزه برای سرنگونی رژیم است. این طور شناخته می شود که مشعل مبارزه را در دست دارد و راهبر آزادی است.

این هفته در مراسم نماز ریایی خامنه ای در مصلی تهران، وقتی ولی فقیه درمانده از تهاجم جوانان شورشگر به عکس ها و بنرهای سردر خیم قاسم سلیمانی آه و ناله می کرد، بسیجی ها و مزدوران یک صدا شعار «مرگ بر منافق» را تکرار کردند.

البته این شعار ۴۰ سال است که در عمل و نظر، در شکنجه گاه ها یا در تریبون های علنی، در سطح داخلی یا بین المللی و در عرصه سیاست یا ایدئولوژی همه جا شعار اصلی و رسمی رژیم است.

اما نمایش جمعه این بار به طور خاص واکنشی بود به کانون های شورشی که بساط رژیم را به طور کامل بهم زده اند. البته این تریبون اصلی رژیم و محل بیرونی ترین فعالیت ها و مواضع آخوندهاست. از این جا می شود پی برد که در پشت پرده چه خبر است و رژیم و نهادهای اطلاعاتی و سیاسی و دیپلماتیک و تروریستی اش در چه ابعادی به شیطان سازی علیه مجاهدین مشغولند.

همان طور که می دانید در تمام سال های گذشته، هدف کانونی این حمله ها و برچسب ها و کثیف ترین دروغ ها و اتهام، متوجه شخص مسعود بوده و هست.

## قدر راهبری و راهگشایی مسعود

من در این جا درباره اثرگذاری عمیق و تعیین کننده مسعود در مبارزه و مقاومت در برابر رژیم، گوشه یی را یادآوری کردم. رژیم ولایت فقیه همواره در او و سخنان و کلمات اش و نقش هدایت گر و جهت دهنده اش نابودی خود را می بیند.

درست به همین دلیل بیشترین خشم آخوندها متوجه اوست. این واقعیت هم سال هاست اثبات شده که حجم این شیطان سازی ها متناسب با شدت و گستردگی قیام ها و جنبش اعتراضی علیه رژیم بالا می رود.

ما می‌دانیم که وزرات اطلاعات و سپاه پاسداران و معاونت اطلاعات‌اش و نیروی تروریستی قدس و وزرات ارشاد و وزرات خارجه و سفارت‌خانه‌هایش و نهاد اطلاعاتی، همه و همه در عملیات پخش دروغ و اتهام علیه مجاهدین و شخص مسعود در فعالیت مستمر و شبانه‌روزی هستند و پول‌های کلانی در این رابطه خرج می‌کنند.

بخشی از این‌ها در رسانه‌های رژیم پخش می‌شود که به‌صورت واضحی نقش و مهر رژیم را بر خود دارند. از خبرگزاری‌های سپاه پاسداران و وزرات اطلاعات تا صدها سایت یا تلویزیون اینترنتی مبتذل رژیم در خارج کشور. بخش دیگری هم توسط عناصر جبهه ولایت فقیه در خارج کشور بیان می‌شود که ژست‌ها و حرف‌هایشان در ظاهر ضد رژیم است، اما از این راه در واقع امربری‌شان از آخوندها را پنهان می‌کنند. تا چند سال پیش، این دسته از عمال رژیم، قاعده هشتاد بیست را رعایت می‌کردند. یعنی هشتاد واحد به‌رژیم می‌زدند تا رد خود را گم کنند. و بیست واحد به‌مجاهدین.

در بازجویی‌ها به‌برخی دستگیرشدگان گفته‌اند مرز سرخ برای ما خامنه‌ای نیست؛ بلکه مرز سرخ، مجاهدین هستند و این‌ها پاسداران اپوزیسیون‌نمای همین مرز سرخ رژیم هستند. بنابراین با دهان‌های آلوده یکسره به‌مسعود و آنچه با ابتکارات انقلابی و هدایت‌گری او رژیم را در تنگنا قرار داده و می‌دهد، حمله می‌کنند..

هیچکس بهتر از مجاهدین در کوران یک مبارزه سخت ارزش و قدر و نعمت هدایت و راه یافتگی در مسیر مبارزه و مقاومت را نمی‌داند. به همین دلیل است که قدر راهبری و راهگشایی مسعود را بیش از همه ما می‌دانیم. به همین دلیل است که مجاهدین قدر و قیمت سوگند و تعهدشان به مسعود را خیلی خوب می‌فهمند و آن را حفظ و حراست می‌کنند و برآن هر روز پافشاری می‌کنند و خود را مسئول محقق کردن این تعهد آرمانی می‌دانند.

این اوج آگاهی و اعتلای انسانی است. این اوج آگاهی تک تک مجاهدین است، که این چنین سرفرازانه در هر سرفصلی حاضر می‌گویند و مرعوب شیطان‌سازی‌ها و دود و دم دشمن نمی‌شوند و قطعا در این نبرد پیروز می‌شوند و پیروز می‌شویم.

اعضا و هواداران مجاهدین، با مبارزه و پیکاری هرچه پرشورتر از مسعود، قدردانی می‌کنند. اما این فقط یک قدردانی معمول نیست؛ بلکه پای فشردن بر نبرد با ستم و استثمار است.

با مبارزه هرچه خالصانه‌تر و صدق ورزیدن هرچه جانانه‌تر،  
با برادری و خواهری هر چه صمیمانه‌تر و یگانه‌تر در روابط تشکیلاتی،  
با ارائه الگویی که در نظر مردم‌شان الگوی یک مناسبات پیشرفته و رها و یگانه و در طراز جامعه بی‌طبقه  
توحیدی است،  
و عزم و رزم و تعهدپذیری تمام عیار در مبارزه برای سرنگونی این رژیم است.  
این چیزی است که مسعود از من و شما می‌خواهد. این تعهد ما به‌اوست.  
این دینی است که نسبت به او داریم. این دینی است نسبت به ۱۲۰ هزار شهید راه آزادی داریم.  
و این دینی است که به شهدای قتل عام، شهدای فروغ جاویدان و شهدای آبان ۹۸ داریم.  
دعا می‌کنم و دعا می‌کنیم که همه در این مسیر تا آخر و تا آخرین نفس سرفراز و روسفید باشیم.  
مطمئنم که شما به‌خصوص در این روز دوباره تجدید عهد می‌کنید و برای تحقق سرنگونی هر لحظه باقیام  
آماده‌اید.

امروز ما به‌مناسبت سالروز آزادی مسعود از زندان ساواک شاه این اجتماع را برگزار کردیم.  
و در صحبت از او به‌عشق بزرگ او به‌اندیشه او که آزادی و رهایی ایران و ایرانی است، بسیار به  
اختصار پرداختیم.  
و این که می‌توان و باید با ارتش آزادی و با ارتش قیام این رژیم وحشی را سرنگون کرد.  
حرف او این است که این خیانت تسلیم‌طلبان داخلی و مماشات‌گران خارجی است که قیام و  
سرنگونی را به‌تأخیر انداخته است. وگرنه این رژیم یارای ایستادگی در برابر مقاومت و قیام را  
نداشت.

و حالا به‌رغم همه موانع و خیانت‌ها و کارشکنی‌ها به بهار قیام‌های ایران رسیده‌ایم:  
از دی ۹۶ تا دی ۹۸ و از تیر و مرداد ۹۷ تا آبان آتشین و خونین ۹۸.  
با این قیام‌ها سمفونی مقاومت و آزادی نواخته می‌شود.

از آن نتهایی که تمام احساسات یک خلق ستمدیده را ابراز می کند.  
جامعه ایران در این قیامها و با این قیامها دارد حرف می زند. حرفاش این است که:  
ای یکصد و بیست هزار قهرمانی که تاکنون برای آزادی جان باختید، ای سرداران سال ۶۷،  
ای ۱۵۰۰ کشته آبان ما، ببینید که خونهای شما چطور به جوش و خروش آمده است.  
ببینید که قیامها در حال رژه و مارشی عظیم به سوی سرنگونی ولایت فقیه اند.  
تهران و شیراز و کرج و ماهشهر و اسلامشهر و شهریار و قدس و مریوان و اصفهان و بهبهان و  
خرمشهر را نگاه کنید، دانشجویان به پاخاسته در قیام دی را بنگرید، فداکاری کانونهای شورشی و  
یکانهای ارتش بزرگ آزادی را ببینید، این جنبشی است که سرنگونی محتوم را عملی می کند.  
این جنبشی است که پیروزی محتوم به دست می آورد. این جنبشی است که از هم اکنون بنای ایران  
آزاد و آباد و دمکراتیک را می سازد.  
سلام بر قیام ایران، سلام بر شهیدان  
سلام بر آزادی